

تطور تاریخی کنایه در ادب فارسی و عربی تا قرن هفتم هجری

عبدالقادر پریز*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عرب دانشگاه علامه طباطبایی، تهران

چکیده

کنایه یکی از مهم‌ترین و زیباترین مباحث علم بیان است که در افواه و نوشته‌های ادبی جمیع ملل، کاربرد بیشتری از مجاز و استعاره دارد؛ به همین منظور، علمای علم بلاغت در تعریف و تبیین اقسام آن در طول قرون متمادی - با وجود اختلاف نظرهایی که دارند- تلاش‌های برجسته‌ای کرده و آثار ماندگاری از خود به جا گذاشته‌اند. در این مقاله سعی بر آن است که مبدأ تاریخی کنایه از دو منظر لغوی و اصطلاحی در ادب فارسی و عربی بررسی و خاستگاه اصلی آن به صورت مستند و به دور از گرایش‌های ملی و تعصبات قومی، در اختیار صاحبان اندیشه و جویندگان علم و معرفت، قرار داده شود.

کلیدواژه‌ها: کنایه، لغت، اصطلاح، بلاغت، تعریض، مجاز، ادب فارسی، ادب عربی.

*. E-mail: ghpariz@atu.ac.ir

مقدمه

علم بیان همچون بقیه علوم زبان عربی، با ظهور اسلام و تنزیل قرآن کریم نضج گرفت و با گذر زمان، در معنا، مفهوم و حتی نوع کاربرد و انواع و اقسام تطوّر یافت تا به علمی دارای مبنا و اصول تبدیل شد. از آنجا که بحث در سیر تحوّل علم بیان هدف اصلی این مقاله نیست و در مقاله دیگری بدان پرداخته خواهد شد؛ به خاستگاه کنایه در دو ادب فارسی و عربی پرداخته می‌شود.

استعمال کنایه به عنوان یک محور بیانی در طول تاریخ زبان شناسی، سابقه طولانی دارد ولی به عنوان یکی از فنون بیان دارای حدّ و تعریف، سابقه‌اش به بعد از ظهور اسلام برمی‌گردد. وقتی به قرآن کریم به عنوان آئینه تمام‌نمای دین مبین اسلام و خاستگاهی برای علم بیان و حتی کلیه علوم ادب عربی توجه شود، به آیات فراوانی می‌توان استشهاد کرد؛ و اما در خصوص کنایه، آیه مبارکه:

«وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنْكُمْ
سَتَذَكَّرُونَ» (بقره/۲۳۵).

کامل‌ترین، بهترین و اصلی‌ترین مرجعی است که علمای لغت و زبان شناسان، خواسته و ناخواسته از آن الهام گرفته و مبحث کنایه را بر آن استوار ساخته‌اند. متأمل در این آیه شریفه با دو لغت - کنایه در فعل «اکننتم» و تعریض در فعل «عرضتم» - مواجه می‌شود که در حیطه لغوی همان معنایی را دارد که اصحاب معاجم از کنایه و تعریض در آثار خود بیان داشته‌اند و حتی با معنای اصطلاحی آن دو در سطحی وسیع سنخیت و هماهنگی دارد. پس به جرأت می‌توان ادعا کرد که شروع و نشأت حقیقی علم بیان، کنایه و تعریض و تطوّر آنها در طول زمان تا تبدیل به صورت یک علم مستقل، از فضل قرآن کریم و پژوهش و تحقیق در این معجزه بزرگ نبی مکرم اسلام بوده است.

کنایه در لغت

کلمه کنایه در ادب عربی و فارسی به یک معنا و مفهوم استعمال شده است؛ با کنکاش در فرهنگ‌های لغت فارسی و عربی بیش از سه نوع تفسیر لغوی برای آن یافت نمی‌شود:

الف- پوشیده‌گویی،

ب- معنای اصلی لفظ از باطن و درون آن بر می‌خیزد نه از حروف و ذات آن،

ج- اظهار و اضممار یک عمل ابدالی است؛ ابدال یک کلمه به جای کلمه دیگر در همان معنا بدون آنکه در واقعیت ارتباطی با هم داشته باشند.

مرحوم دهخدا در معنای لغوی کنایه می‌گوید: گفتن چیزی و خواستن جز آن؛ گوشه کنایه گفتن؛ کنایه زدن؛ گوشه زدن؛ کلامی که مراد آن پوشیده است در استعمال، هر چند معنی آن به حسب لغت، آشکار و ظاهر است؛ مقابل صراحت، پوشیده سخن گفتن و سخن پوشیده و به اصطلاح چیزی را به چیزی در ذهن تشبیه کرده، اسم مشبّه را نهی داشته نام مشبّه‌به مذکور ساختن.

در فرهنگ فارسی *آندراج* که جامع چند لغت‌نامه فارسی (منتهی‌الارب، فرهنگ فرنگ، کشف اللغات، مؤید الفضلا، انجمن‌آرای ناصری، برهان قاطع، هفت قلزم، غیاث اللغات، بهار عجم، منتخب اللغات، مصطلحات و ارسته، مظهر العجایب، الصراح من الصحاح، شمس اللغات) است در ذیل کلمه کنایه آمده است: سخنی که بر معنی غیرموضوع خود دلالت کند.

با این توصیف، هر چند که برخی از لغویون فارسی در ضمن اشاره به معنای لغوی کنایه به معنای اصطلاحی آن نیز پرداخته‌اند، ولی معنای لغوی کنایه در ادب فارسی از سخن سرپوشیده گفتن فراتر نرفته است و این موضوع در فرهنگ لغات عربی نیز به همان مفهوم است.

خلیل بن فراهیدی (۵۱۷۰هـ) در ذیل ماده «کنی» گوید: «کنی فلان یکنی عن کذا و عن اسم کذا إذا تکلم بغيره مما يستدل به علیه» (فراهیدی، خلیل بن أحمد، ۱۹۸۲: ۲-۴۵۱). او کنایه را استعمال معنا در غیر لفظ خود خوانده است به نحوی که آن لفظ به کار گرفته شده دلیلی بر معنای مقصود باشد. همان‌طور که مشهود است فراهیدی در ترجمه لغوی خود برای کنایه به گونه‌ای به معنای اصطلاحی کنایه توجه داشته است هر چند که تعریف او از نظر ساختاری با تعریف کنایه تفاوت دارد؛ آنچه از گفته او پیداست این است که کنایه را پوشیده‌گویی دانسته، چرا که بیان یک معنا به غیر لفظ موضوع له همان پوشیده‌گویی است.

سببویه (ت ۵۱۸۰هـ) وقتی از کنایه بحث می‌کند آن را مبهم در اشیاء همچون «کم» عددی و یا «فلان» در اسماء می‌شمارد (سببویه: ۱۲۵-۱۲۱)؛ و این همان کنایات یا اسم‌های مبهم فارسی است که بر اخفا، اضممار و مبهم‌گویی معانی، به اشکال مختلف دلالت دارد.

معنای لغوی کنایه در نزد ابو عبیده (ت ۵۲۱۰هـ) (ابو عبیده، ۱۹۸۱: ۱۵ و ۱۲۱) گسترش یافته و علاوه بر اخفاء و پوشیده سخن گفتن، اضممار، ابدال و استعاره را نیز در بر گرفته است. وی در مورد آیه کریمه «نَسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ» (بقره ۲۲۳) می‌گوید: این آیه کنایه و تشبیه است؛ و منظور او در این‌باره ابدال کلمه‌ای به مرادف خود نیست بلکه ابدال چند معنا در یک معنا بر

اساس مجاز است که مشبّه به قرار گرفته است و آن همان کلمه «حرث» است، زیرا معنای حرث از ملکیت و آزادی در تصرف بر نمی‌خیزد. و فراء کوفی (۵۱۴۴هـ.) نیز ضمیر را از کنایات برشمرده و در توضیح آیه شریفه «فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ...» (بقره/۲۳) می‌گوید: «الهاء کنایه عن القرآن، فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِنَ الْقُرْآنِ» (فراء، ۱۹۸۰م: ۱۹) و از آن جا که ضمیر نیز به نوعی مخفی کردن مرجع آن به دلایل مختلف است، در این حدّ هم به پوشیده‌گویی اشاره دارد.

بعد از فراء، ابن قتیبه (ت ۵۲۷۶هـ.) و المبرد (ت ۵۲۸۵هـ.) علاوه بر همین معنای لغوی به معنای فنی و اصطلاحی کنایه نیز پرداخته‌اند که در جای خود بدان اشاره خواهد شد.

همان‌طور که گفته شد معنای لغوی کنایه در ادب فارسی و عربی یکسان است و تفاوت چندانی با هم ندارد.

معنای اصطلاحی کنایه در ادب فارسی و عربی

با بررسی تاریخ علوم بلاغت در ادب فارسی به جز کتابی که جاحظ از آن تحت عنوان «کاروند» یاد کرده، و جویندگان علوم بلاغت را به آموختن و خواندن آن سفارش نموده است (جاحظ، ۱۴۲۰: ۴۱۷) و کتاب *عش البلاغه* و *یا عین البلاغه* که ابن ندیم از آن ذکری به میان آورده است، اولین کتاب به دست آمده در بلاغت کتاب معروف *ترجمان البلاغه* محمد بن عمر رادویانی است که در اواخر قرن پنجم هجری تالیف شده است. اصول کلی این کتاب - که در آن بیشتر به فنّ بدیع و قسمتی از علم بیان، از جمله استعاره، تشبیه و اقسام آن و کنایه و تعریض پرداخته شده است - شبیه کتاب بدیع ابن المعتز است. رادویانی در اولین تعریف فارسی کنایه می‌گوید: و یکی از بلاغت‌ها کنایه گفتن است و آن چنان بود کی (که) شاعر بیتی گوید به کنایت چنان‌که عنصری گوید:

چو دیده باز گشاید قرار یابد مرغ چو لب به خنده گشاید بپرد

(رادویانی، ۱۳۶۲: ۹۹)

و همان‌طور که از جمله بالا مشخص است او اولین بلاغی فارسی است که به زبان فارسی از کنایه مصطلح سخن به میان آورده است؛ ولی اگر این گفته او به عنوان اولین تعریف کنایه در ادب فارسی پذیرفته شود، خالی از اشکال نخواهد بود چون تعریفی از کنایه صورت نپذیرفته، و فقط با ذکر مثالی، کنایه یکی از انواع بلاغت معرفی شده است.

اگر این به اصطلاح تعریف با تعریف علمای عرب در همان عصر و قبل از آن مقایسه شود، معلوم می‌شود که از حیث تاریخی و اطلاعات موجود آن روز نیز علمای فارسی‌نویس تأخیر معناداری داشته‌اند.

کتاب *المعجم فی معاییر اشعار العجم* شمس قیس رازی از علمای قرن هفتم هجری کتابی دیگر است که در آن از کنایه سخن به میان آمده است. نویسنده این کتاب، به کنایه در ذیل بابی که آن را «ذکر محاسن شعر و طرفی از صناعات مستحسن که در نظم و نثر به کار آید»، تحت عنوان ارداف اشاره کرده است: «و آن [ارداف] از جمله کنایات است؛ و کنایت آن است کی چون متکلم خواهد کی معنی از معانی بگوید، معنی دیگر (کی) از توابع و لوازم معنی دوم باشد بیارد و ازین [بدان] معنی اشارت کند و این صنعت در جمله لغات مستعمل است و به نزدیک خاص و عام متداول چنانکه عوام گویند: در سرای فلان، کسی بسته نبیند... یعنی مردم به خدمت او بسیار [می] آروند و مهمانی بسیار می‌کند، چی در سرای نابستن از لوازم کثرت تردّد و اختلاف مردم است» (شمس قیس رازی، ۱۳۸۶: ۳۷۰).

تعریف شمس قیس در مقایسه با تعریف ابی هلال عسکری (ت ۵۳۹۵هـ.) مشخص می‌کند که او در تعریف خود بسیار از تعریف ابی هلال بهره برده است. ابی هلال می‌گوید:

الإرداف والتوابع: أن يرید المتكلم الدلالة على معنى فيترك اللفظ الدالّ عليه، الخاص به، و يأتي بلفظ هو ردفه وتابع له، فيجعله عبارة عن المعنى الذي أراد... (ابوهلال العسکری، ۱۹۸۱: ۳۶۱)

تاج الحلاوی که از شاعران قرن هفتم هجری است در کتابی تحت عنوان *دقائق الشعر* با تأسی به شمس قیس رازی، تعریفی همچون قیس رازی با شواهد زیاد ارائه کرده است. (تاج الحلاوی، ۱۳۴۱: ۸۰)

آنچه گفته شد خلاصه‌ای از مبحث کنایه در کتب بلاغی است که تا قرن هفتم هجری به زبان فارسی نگاشته شده است. از مطالب بالا می‌توان چنین برداشت کرد که بلغای فارسی زبان تا قرن هفتم هجری با وجود کتب بلاغی فراوان به زبان عربی تلاش و علاقه وافری در نگاشت به زبان فارسی نداشته‌اند و تمام سعی و تلاش و مجاهدت‌های خود را در فن بلاغت و دیگر علوم ادبی، بیشتر در زبان عربی به کار بسته‌اند؛ اگر کسی درصدد مقایسه کتب فارسی و عربی در بلاغت - تا قرن هفتم هجری - باشد، بی‌گمان اذعان خواهد کرد که بلاغت در زبان فارسی با تأخیری شگرف از بلاغت عربی به صورتی کاملاً ناقص شروع شده است و این امر تا قرن دهم هجری همچنان ادامه داشته است. وقتی بلاغت فارسی در قرن دهم هجری در کتاب *بدائع*

الأفكار فی صنائع الأشعار حسین بن علی بیهقی کاشفی (ت ۹۰۶ أو ۹۱۰هـ). بررسی می‌شود، ملاحظه می‌شود که از کنایه و مباحث مربوط بدان هیچ خبری نیست تا آن‌جا که کتاب *انوار البلاغه* را محمد هادی بن محمد صالح مازندرانی (ت ۱۱۲۰هـ). تألیف می‌کند. این اثر اولین کتاب در تاریخ بلاغت فارسی است که مباحثش در سه علم معانی، بیان و بدیع با تأثیرپذیری از دو کتاب تفتازانی تألیف شده، حتی گفته شده است که این کتاب ترجمه کتاب مطول و مختصر اوست.

مازندرانی در تعریف کنایه می‌نویسد: «و آن [کنایه] در اصطلاح لفظی است که مراد از او لازم معنی موضوع له باشد با جواز اراده موضوع له، چون "زید طویل النجاد" ... و "زید جبان الکلب و مهزول الفصیل" ...» (مازندرانی، ۱۳۷۶: ۳۱۲).

و این اولین تعریف علمی کنایه به زبان فارسی است که به گفته برخی ترجمه تعریف کنایه تفتازانی است. بعد از مازندرانی، سراج الدین علی خان آرزو (ت ۱۱۶۹هـ). در کتاب *عطیه کبری* و موهبت عظمی در تعریف کنایه می‌گوید: «و آن لفظی است که معنی لازمش مراد باشد با جواز اراده معنی حقیقی، چنان که گوید:

گهی بر طارم اعلی نشینم گهی بر پشت پای خود نبینم

بر طارم اعلی نشستن کنایه از بلندمرتگی است و اشراف بر ضمائر و سرائر، و بر پشت پای خود ندیدن از عدم اطلاع بر امور واضحه و مضامین پیش پا افتاده» (آرزو، ۱۳۸۱: ۹۰).
حسام العلماء آق اولی صاحب کتاب *درر الأدب در فن معانی، بیان، بدیع که ملخص و ترجمه مختصر تفتازانی است در تعریف کنایه می‌نویسد:*

کنایه ... در اصطلاح بیانین لفظی است که اطلاق شود و اراده شود از آن، لازم معنای آن با قرینه که مانع از اراده معنی اصلی نباشد، مثل «زید طویل النجاد» که کنایه از طول قد زید است، اگر چه بند شمشیر نداشته باشد و صحیح است اراده معنی اصلی آن. (حسام آق اولی، ۱۳۱۵: ۱۱۶)

نصر الله تقوی کنایه را «ذکر لازم و اراده ملزوم یا بالعکس» (تقوی، ۱۳۶۳: ۱۹۹) معرفی می‌کند.

سیروس شمیسا در تعریف آن می‌گوید:

کنایه جمله یا ترکیبی (از قبیل ترکیبات وصفی: آزاده تهیدست، ترکیبات اضافی: آب روان، صفات مرکب: بی نمک، مصادر مرکب: لب گزیدن) است که مراد گوینده

معنای ظاهری آن نباشد اما قرینه صارفه‌ای هم که ما را از معنای ظاهری متوجه معنای باطنی کند، وجود نداشته باشد. (شمیسا، ۱۳۷۶: ۲۶۵)

زرین کوب می‌گوید:

اما یک نوع دیگر هست از کلام که گوینده در طی آن سخن را - از لفظ، اسناد یا انشاء - در معنی حقیقت به کار نبرده است و نظر به مجاز داشته است، لیکن مانعی ندارد که معنی حقیقت هم از آن کلام استنباط شود. این هم البته نوعی مجاز است اما با انواع دیگر آن تفاوت دارد. مخصوصاً از این جهت که ایهام دارد و دو پهلوست. این طرز بیان را کنایه می‌گویند. (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۶۱)

جلال‌الدین همایی چنین می‌نویسد:

کنایه در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد، و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند؛ پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و به کار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد، چنان که بگویند: «پخته خوار» به معنی مردم تنبلی که از دسترنج آماده دیگران استفاده می‌کنند یا بگویند: «فلان کس بند شمشیرش دراز است» یعنی قامتش بلند است. (همایی، ۱۳۵۴: ۲۵۵)

و در جای دیگر می‌نویسد: «و در اصطلاح آن است که لفظی را بگویند و از آن لازم معنی حقیقی را اراده کنند به این شرط که اراده معنی حقیقی نیز جائز باشد.» (همان: ۲۰۵).
تعریف اول او همان تعریف خطیب قزوینی در کتاب ایضاح است که بدان اشاره خواهد شد (خطیب قزوینی، ۱۹۹۸: ۱۵۸-۱۵۲).

کزازی می‌نویسد:

سخنور اگر بایسته (لازم) چیزی را در سخن بیاورد، و از آن بایسته، خود آن چیز را بخواهد کنایه‌ای را به کار گرفته است. در کنایه معنای بایسته، یا به سخنی دیگر، معنای راستین کنایه نیز پذیرفتنی و رواست؛ این معنی نیز می‌تواند خواست سخنور باشد. (کزازی، ۱۳۶۸: ۱۵۷)

جلیل تجلیل کنایه را چنین تعریف می‌کند: «در زبان هنر بیان، عبارت است از ایراد لفظ و اراده معنی غیر حقیقی آن، آن گونه که بتوان معنی حقیقی آن را نیز اراده کرد.» (تجلیل، ۱۳۸۵: ۸۰).

همان‌طور که در معنای لغوی کنایه بیان شد کنایه در سیر تحول معنایی خود از معنای پوشیده سخن گفتن شروع و به ضمیر و اسماء مبهم همچون فلان و کم خبری اطلاق شد و سپس در معنای لغوی استعاره و ابدال توسعه یافت.

فراء (۲۰۷ - ۱۴۴ هـ.) کنایه را ضمیر و اخفاء دانسته و از حد معنای لغوی آن فراتر نرفته است؛ اگر شواهدی که او با لفظ کنایه از آنها یاد کرده بررسی شود معلوم می‌گردد که کنایه در نزد او ضمیر است که یک ادراک لغوی است زیرا عرب وقتی که چیزی را مخفی کنند از آن به صورت اضمار و کنایه نام می‌برند (حسین، ۱۹۷۵: ۱۵۹).

با بررسی آرای فراء در کتاب معانی القرآن معلوم می‌شود که به نحوی با مفهوم تعریض آشنا بوده است هرچند که بدان اشاره نکرده است؛ البته این مطلب دلیلی بر فضل او در سخن از تعریض مصطلح نیست چرا که صحبت از یک مفهوم موجود در کلام بدون ارایه تعریف، دلیلی بر فضل و علم شخص در آن موضوع نمی‌تواند باشد. او در شرح آیه کریمه «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (سبأ/۲۴) می‌گوید: معنی «إِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ» «إِنَّا لَضَالُونَ أَوْ مُهْتَدُونَ» و «إِنَّا لَضَالُونَ أَوْ مُهْتَدُونَ» است، خداوند تبارک و تعالی می‌داند که رسولش هدایت‌گر است و غیر او گمراه؛ همان‌طور که شخصی به فرد دیگری می‌گوید: یکی از ما دو نفر دروغ‌گوست؛ با این سخن، گوینده طرف مقابل را به دروغ‌گویی متهم می‌کند بی این که آن را اظهار کرده باشد، و از این نوع کلام در قرآن و کلام عرب فراوان است. (فراء، ۱۹۸: ۳۶۲) همان‌طور که از مطلب بالا مشهود است، فراء مفهوم تعریض را می‌دانسته و در ذهن او بوده است ولی اصطلاح و لغتی برای آن مفهوم وضع نکرده و یا تعریفی هر چند مختصر به دست نداده است و اگر کسی ادعا کند که او اولین کسی است که این مفهوم را ذکر کرده است، ادعای گزافی نکرده است.

بعد از فراء، ابوعبیده (ت. ۵۲۰۹ هـ.) همچون اسلاف خود از بلاغیون کنایه را با این که در ضمیر محصور می‌کند، وسعت معنایی ضمیر را از معنای اصطلاحی کنایه فراتر می‌داند؛ آنگاه که او از آیه شریفه «... أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِّنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ...» (مائده/۶) بحث می‌کند آن را کنایه از حاجت هر صاحب شکم معرفی می‌کند (ابوعبیده، ۱۹۸۱: ۱۲۸/۱) که همان کنایه از موصوف مصطلح است. محمد شیخون در این باره می‌نویسد: «... بر ما آشکار است که معنای کنایه در نزد ابوعبیده عام است و آن عبارت است از اخفای هر معنایی در پشت هر لفظ دیگری غیر از لفظ اصلی.» (شیخون، ۱۹۷۸: ۸) بنابراین دایره فراگیری کنایه در نزد او خیلی وسیع است که می‌تواند مجاز، کنایه، استعاره، توریه و کلیه مبهمات را در بر گیرد؛ و این همان حلقه اتصال

معنای لغوی به معنای مصطلح کنایه است که بعدها بلغای عرب و فارس تعریف جامعی از آن را ارائه کرده‌اند و این شأن کلیه علوم است که علمای پیشین زمینه‌های لازم برای حصول یک علم را با تمام مختصات آن متصور است، فراهم کرده‌اند و علمای متأخر با بهره‌مندی از یافته‌های پیشینیان در راستای تثبیت و توسعه و استواری آن کوشیده‌اند.

تلاش ابوعبیده (ت ۵۱۰هـ.) درباره کنایه را می‌توان ادامه تلاش پیشینیان (خلیل، سیبویه، و فراء) معرفی کرد. او کنایه را جزو مجاز شمرده و آن را به معنای عام کلمه یعنی اخفای معنا و رای هر لفظ دیگری غیر از لفظ اصلی، معرفی نموده است که شامل ضمیر است مانند آیه شریفه «إِنْ نَشَأْ نُزَلِّ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» (شعراء/۴) که خبر را به کنایه (ضمیر) «ها» در آخر «عناق» محول کرده است که مرجع آن، لفظ «آیه» است (ابوعبیده، ۱۹۸۱: ۱-۱۲۱)؛ و یا در آیه «إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدُ سَاحِرٍ» (طه/۶۹) «ما»ی مصدری را در معنای مجازی «إِنْ صَنِعْتُمْ كَيْدَ سَاحِرٍ» بیان کرده است زیرا آن‌هم به نوعی از تأویل نیاز دارد. از این دو مثال می‌توان پی برد که معنای کنایه در نزد او اعم از دلالت اصطلاحی است.

بعد از ابوعبیده، جاحظ (۲۵۵هـ.) بدون این که تعریفی از کنایه به دست دهد کنایه را به معنای عام کلمه مقابل تصریح و افصاح دانسته و در این باره گفته است: کل بلاغت توجه به حجت و دلیل و شناخت فرصت‌هاست که از آن جمله می‌توان به ترک افصاح و روی آوردن به کنایه اشاره کرد؛ (جاحظ، ۱۴۲۰: ۶۳) از شواهد و توضیحاتی که جاحظ در لابه‌لای نوشته‌هایش درباره کنایه آورده است می‌توان ادعا کرد که او به طور ضمنی به عقلانی بودن دلالت کنائی معتقد بوده است؛ و کنایه به معنای عام کلمه در نزد او تعبیر تلمیحی از معنا به جای تصریح و افصاح بر طبق مقتضای حال است (عتیق، ۱۴۰۵: ۲۰۲).

و از شواهد او در این مجال بیت حارثه بن بدر به هنگام هم‌پیمان شدن آزد و ربیعه است:

لا تحسبنّ فؤادی طائرا فزعا إذا تحالف صبّ البحر و النّون

گمان مبر که قلب من آن زمان که سوسمار و ماهی هم پیمان
شوند، از ترس و خوف آنها مضطرب و پریشان شود.

که در آن از آزد به «صبّ البحر» و از ربیعه به «النون» کنایه آورده است و همان‌طور که معلوم است هم پیمان شدن این دو محال است، پس آزد و ربیعه نیز ممکن نیست هم‌پیمان شوند (صباغ، ۱۴۱۸: ۲۵۳).

ابن قتیبه (ت ۲۷۶هـ.) در کتاب *تأویل مشکل القرآن* فصل کاملی را به کنایه و تعریض تخصیص داده و آن را در کتاب *تأویل مختلف الحدیث* به اتمام رسانیده است. با بررسی آرای او در مجموعه تالیفاتش می‌توان چنین ادعا کرد که او به طور ویژه و بر اساس یک مبحث خاص به کنایه نپرداخته است بلکه در جای جای کتبش به صورت پراکنده از کنایه بحث کرده و فقط با جمع‌بندی آرای او می‌توان به نظرش درباره کنایه پی برد.

او در مبحث مجاز و اسلوب کلام از کتاب *تأویل مشکل القرآن* کنایه را انواع مختلفی شمرده است و از آن جمله گفته است: کنایه انواع و مواضع مختلفی دارد و از آن جمله است که از اسم مرد به ابوت کنایه بیابوری آن‌گاه که اسامی متفق باشند یا این که بخواهی او را در خطاب به کنیه معظم داری زیرا این نوع خطاب بر تجربه بالا و مسن بودن او دلالت می‌کند؛ (ابن قتیبه، ۱۹۷۳: ۲۵۶) با این توضیح معلوم می‌شود که او کنیه را از انواع کنایه شمرده و منظورش از آن ایجاز و یا تعبیر به الطف و احسن و یا ترک تصریح به اغراض متعدد همچون تعظیم است؛ او کنیه را همچون صفتی می‌داند که به شخص اضافه می‌شود تا او را در میان دیگران مشخص سازد. او در توضیح آیه شریفه «يَا وَيْلَتَا لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا» (فرقان/۲۸) مطالبی بیان داشته است که معلوم می‌شود او کنایه را ترک تصریح مقصود، به قصد زیادی در دلالت و ایجاز می‌داند:

و لو نزلت هذه الآية على تقديرهم... فقال يا ليتنا لم نتخذ فرعون و نمرود و...
 فلاناً و فلاناً بالأسماء لطلال هذا و كثر و ثقل، و لم يدخل فيه من تأخر بعد نزول
 القرآن من هذا الصنف. (ابن قتیبه، ۱۹۷۳: ۲۶۳)

کنایه در نزد او شامل تعریض و توریه، و ایماء و اشاره و حتی تشبیه است. او در توضیح آیه شریفه «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَوَلِيَّ نَعْجَةً وَاحِدَةً» (ص/۲۳) می‌گوید:

«و وری عن النساء بذكر النعاج، كما كنى الشاعر عن جارية بشاة.»

در اشاره به بیت عنتره که می‌گوید:

يا شاة ما قنص لمن حلت له حرمت علي و ليتها لم تحرم

(عنتره بن شداد، ۱۹۸۵: ۲۳)

عجب گوسفند صید کردنی است برای کسی که بر او حلال باشد که بر من حرام گشته است و ای کاش بر من حرام نمی‌شد.

که «شاة» را کنایه از «زن» آورده است.

او در این جا کنایه را توریه نامیده است با وجود این که مابین کنایه و توریه، اخفاء و ترک تصریح مراد، وجه مشترک است ولکن کنایه با توریه فرق اساسی دارد. ابن قتیبه در جای دیگری با اشاره به ترکیب *فلان طویل النجاد و فلان کثیر الرماد* کلام عرب را ایماء و اشاره و تشبیه دانسته و گویا آن‌ها را از انواع کنایه شمرده است (ابن قتیبه، ۱۹۹۱: ۱۶۳). این موضوع را نمی‌توان اشکالی بر او گرفت چون آن زمان در مباحث بیانی اختلاف نظرهای متعددی وجود داشت که علت اصلی آن را هم می‌توان در نبود دقت لازم در تعریف مصطلحات بیانی دانست.

می‌توان چنین ادعا کرد که ابن قتیبه در وسعت معنایی کنایه و ذکر آن در مباحث بیانی از جمله توریه، مجاز، ایماء و اشاره نقش اساسی داشته است.

میرد (۲۸۵هـ.) کلام را در مبحث «ضروب الکلام» به سه قسمت تقسیم کرده و گفته است: کلام انواع مختلفی دارد و از آن جمله است کلامی که در اصل وضع برای آن معنی وضع شده است؛ و کلامی که از آن به وسیله غیر آن کنایه آورده می‌شود و کلامی که مثل واقع می‌شود (میرد، ۱۹۹۶: ۸-۲).

قصد او از نوع اول تعبیر به حقیقت است یعنی استعمال الفاظ در آنچه که برای آن وضع شده اند؛ و منظورش از نوع دوم کنایه و از نوع سوم استعاره و تمثیل است (طبانة، ۱۹۵۸: ۲۲۶).

میرد اغراض کاربرد کنایه را بی‌هیچ تعریف و توضیحی و صرفاً بر اساس نظر اخلاقی در چند قسم عنوان کرده است: نهان کردن و پوشیده سخن گفتن، دوری از بیان کلام ناپسند و سبک و بزرگ‌داشت و عزت نهادن؛ سپس برای هر یک از این اقسام مثالی ذکر و آن را شرح می‌کند: مثلاً در قسم اول که آن را «التعمیة و التغطية» نام نهاده، این بیت از نابغة جعدی را شاهد آورده است:

أکتی بغیر اسمها و قد علم الله خفیات کلّ مکتتم

او را به غیر نام اصلی اش می‌خوانم در حالی که خدا نهان هر پوشیده شده‌ای را می‌داند .

که کنایه آوردن را به پوشیده سخن گفتن تعبیر کرده است؛ و برای قسم دوم، آیه شریفه «كَانَا يَا كُلَّانِ الطَّعَامِ» (مانده/۷۵) را شاهد آورده و آن را کنایه از قضای حاجت دانسته است و برای قسم سوم کنیه را ذکر کرده است. هرچند که مبرد تعریفی از کنایه ارایه نکرده است، با بررسی توضیحاتی که درباره کنایه داده است می‌توان چنین برداشت کرد که کنایه در نزد او عبارت است از ذکر چیزی به غیر لفظی که برای آن وضع شده است به قصد اخفای آن یا جلوگیری از کاربرد سخن ناپسند یا تکریم و تعظیم کسی یا چیزی با ترک لفظ صریح موضوع له.

درباره نظریه و فضل مبرد در کنایه دیدگاه‌های مختلفی ارایه شده است؛ برخی بر این باورند که او در تقسیم و تجدید کنایه کار خاصی انجام نداده و نظر جدیدی ارایه نکرده است؛ بلکه نظر علمای پیشین - همچون ابن قتیبه - را تکرار نموده است (حسین، ۱۹۷۵: ۲۰۹) ولی نگارنده، تقسیم او از کنایه را از ابداعات او برشمرده و معتقد است که در آن، کسی بر او پیشی نگرفته است؛ و هر چند که قدما به صورت خیلی مختصر در کلامشان به آن اشاره کرده‌اند، ولی به صورتی که مبرد آن را ذکر کرده و شرح داده است، نظیر ندارد.

ابن معتر (ت. ۵۲۹۶هـ.) کنایه و تعریض را از محاسن کلام و از موضوعات علم بدیع برشمرده و بی این که از آن تعریفی به دست دهد، بدون هیچ تفسیر و تحلیلی به ذکر شاهد و مثال اکتفا کرده است. از شواهدی که برای کنایه و تعریض ذکر کرده است چنین بر می‌آید که او کنایه و تعریض را مترادف دانسته و آن دو را حاصل ترک تصریح لفظ دال بر معنای مراد و آوردن عبارت دیگری معرفی کرده است که از دور و نزدیک معنای مورد نظر را می‌رساند (فاضلی، ۱۳۶۵: ۳۴۱).

یکی از مثال‌هایی که او ذکر کرده این بیت بشّار است:

و إذا ما التقى ابن نهيا و بكر زاد فی ذا شبر و فی ذاک شبر

و هنگامی که ابن نهیا و بکر با هم برخورد کردند در هر یک از آنها نیکی و همدلی افزوده شد.

که بر تبادل و تعامل این دو قبیله دلالت دارد.

ابن عبد ربه (۵۳۲۸هـ.) صاحب کتاب *العقد القرید* نیز همچون بلغای گذشته بی این که تعریفی از کنایه ارایه کند به ذکر شواهد و امثله فراوانی تحت بابی با عنوان «کنایه و تعریض» پرداخته است. وی این باب را به سه قسمت مجزا تقسیم کرده است که به نوعی می‌توان آن را تقسیم کنایه فرض کرد؛ که عبارتند از:

الكنایة اللطيفة عن المعنى الذى يقبح ذكره؛ و این همان است که قبل از او مبرد از آن با عنوان «الرغبة عن اللفظ الخسيس المفحش» نام برده بود؛ و الکنایة التي یورى بها عن الكذب و الكفر؛ والکنایة عن الكذب فى طريق المدح (ابن عبد ربہ، ۱۴۰۳: ۴۶۲-۴۶۱).

در بابی که ذکر شد، از شواهد متعددی که بیان کرده است، چنین استنباط می‌شود که وی کنایه و تعریض را همچون ابن معتمر مترادف قلمداد کرده است. قدامة ابن جعفر (۵۳۳۷) کنایه را در باب «ائتلاف اللفظ مع المعنى» تحت فن إرداف چنین تعریف کرده است:

هو أن يريد الشاعر دلالة على معنى من المعاني فلا يأتي باللفظ الدال على ذلك المعنى بل بلفظ يدل على معنى هو ردفه و تابع له، فإذا دل على التابع أبان عن المتبوع. (قدامة بن جعفر، ۱۳۰۲: ۵۸)

با توجه با آنچه که تاکنون از کنایه در میان علمای لغت و بلاغت مطرح شد، این اولین تعریف از کنایه است که آن هم تحت عنوان إرداف ذکر شده است و آنچه که به عنوان تابع و متبوع نام برده، همان است که بعدها تحت عناوینی همچون لازم و ملزوم و یا وسائط از آن نام برده می‌شود. از جمله شواهدی که قدامه برای کنایه یا ارداف ذکر می‌کند، همان بیت معروف ابن ابی ربیع است که گوید:

بعيدة مَهْوَى القُرْطِ إِمَّا لَنُوفَلٍ أَبُوهَا و إِمَّا عَبْدُ شَمْسٍ و هَاشِمٌ

شاعر در ابیات قبل از این بیت ممدوح را توصیف می‌کند و در اینجا می‌گوید: گردن او کشیده است خواه پدرش نوفل بن عبد مناف بن قصی باشد و خواه عبد شمس عبد مناف بن قصی یا هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة.

که در آن شاعر می‌خواهد طول گردن را وصف کند ولی از آن با لفظ خاص خود تعبیر نمی‌کند بلکه معنایی را ذکر می‌کند که تابع طول گردن باشد و آن دوری محل آویزان شدن گردن است که بر طول گردن - به نحو لطیفی - دلالت دارد.

ابوهلال عسکری (۵۳۹۵هـ.) که همچون ابن المعتز کنایه را در ضمن باب بدیع و تحت نام‌های متعدد همچون «کنایه، تعریض، مماثلة، ارداف و توابع» بحث کرده است، دربارهٔ ارداف و توابع همانی را می‌گوید که پیش از او قدامه بیان کرده بود. او در تعریف ارداف و توابع می‌نویسد:

الإرداف و التوابع أن يريد المتكلم الدلالة على معنى فيترك اللفظ الدال عليه،
الخاص به و يأتي بلفظ هو ردفه و تابع له فيجعله عبارة عن المعنى الذي أراد... .
(ابوهلال العسکری، ۱۹۸۱: ۱۰۶)

با مقایسهٔ دو تعریف قدامه و ابوهلال معلوم می‌شود که ابوهلال در این تعریف، از قدامه متأثر بوده است و یا تعریف او را به طور کامل بیان کرده است. او در تعریف مماثلة می‌گوید:

المماثلة أن يريد المتكلم العبارة عن معنى فيأتي بلفظة تكون موضوعة لمعنى آخر، إلا
أنه ينبئ إذا أوردته عن المعنى الذي أراد. (همان: ۱۰۷)

با دقت در تعریف مماثلة و تطبیق آن با تعریف ارداف و توابع معلوم می‌شود که این دو تعریف هرچند از نظر کلمات و سیاق با هم متفاوت اند، از نظر معنی یکی هستند و در هر دوی آنها لفظ در غیر ما وضع له استفاده می‌شود و معنای دیگری که گوینده یا شاعر اراده کرده است، از آن‌ها فهمیده می‌شود و معنای اصلی لفظ مستعمل یا تابع معنای مقصود است و یا با ایراد آن معنای مقصود فهمیده می‌شود که این معنا هم می‌تواند به عنوان تابع معنای مقصود فرض شود.

وی در تعریف کنایه می‌نویسد: «هو أن يکنى عن الشيء و يعرض به و لا يصرح على حسب ما عملوا باللحن و التورية عن الشيء ...» (همان: ۱۱۲)

با این تعریف معلوم می‌شود که کنایه و تعریض در نزد او نیز مترادف هستند. تعریف او از کنایه تعریف رادویانی را به خاطر می‌آورد که گفته است: «و یکی از بلاغت‌ها کنایهٔ گفتن است و آن چنان بود کی (که) شاعر بیتی گوید به کنایت» (رادویانی، ۱۳۶۲: ۹۹). به جز بخش پایانی تعریف که به عدم تصریح اشاره دارد و اشاره به تعریض که در آن دیده نمی‌شود. از آن‌چه ابوهلال دربارهٔ کنایه بیان داشته است می‌توان چنین نتیجه گرفت که به مبحث کنایه به طور واضح مسلط نبوده و نتوانسته است ما بین آن و تعریض و توریه و ارداف، فرق‌های لازم را تبیین کند (لاشین، ۲۰۰۴: ۲۵۱).

احمد بن فارس (۵۳۹۵هـ.) به کنایه توجه خاصی داشته و آن را تحت همان نام بررسی کرده است. او در تعریف کنایه آورده است: «أَنْ يُكْنَى عَنِ الشَّيْءِ فَيُذَكَّرُ بِغَيْرِ اسْمِهِ تَحْسِينًا لِّلْفِظِ أَوْ إِكْرَامًا لِّلْمَذْكُورِ» (ابن فارس، ۱۹۶۳: ۱۲۱).

او کنایه آوردن را از معنای لغوی کلمه - که همان اخفا و عدم افصاح است - اخذ کرده و ذکر آن شیء به غیر لفظ خود را به قصد تحسین لفظ و یا اکرام مذکور کنایه دانسته است. او در مثال کنایه برای تحسین لفظ، به آیه شریفه «وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ: لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا؟» (فصلت/۲۱) اشاره کرده و می‌نویسد: «إنَّ الجلود في هذا الموضع كناية عن آراب الإنسان؛ و درباره آیه «وَلَكِنْ لَا تَوَاعِدُوهُمْ سِرًّا» (بقره/۲۳۵) گوید: إنه النكاح. او همه این موارد را تحسین لفظ دانسته است و در آیه «كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ» (مائده/۷۵) که درباره قصه حضرت عیسی و مادرش مریم - علیهما السلام - آمده است، گوید این آیه: كناية عما لا بد لآكل الطعام منه.

و برای اکرام مذکور، کنیه را مثال آورده و آن را به منظور صیانت و جلوگیری از ابتذال اسم از کنایه شمرده است (ابن فارس، ۱۹۶۳: ۲۶۰).

مطلبی که او درباره کنایه ذکر کرده است، همان است که پیش از او مبرد بیان کرده بود و چیز جدیدی در آن نیست و صرفاً تقلیدی از گذشته است. او به دنبال سخن خود از کنایه، به کنایه در نحو می‌پردازد و از ضمائر و انواع آن بحث می‌کند و از آن چه که در این‌باره نگاشته چنین بر می‌آید که او کنایه را در حد معنای لغوی و مفهوم نحوی فهمیده است. او شواهد کنایه را در باب ایماء آورده است که تقسیمات سگّاکي از کنایه را به خاطر می‌آورد.

ابن رشیق قیروانی (۴۵۶هـ.) کنایه را تحت باب اشاره، بررسی کرده و برای آن انواع متعددی را ذکر کرده است. انواعی که او برای اشاره برشمرده است عبارتند از: تفخیم، التعریض، التلویح، ایماء، کنایه، تمثیل، رمز، لمحّه، لغز، لحن، تعمیم، حذف، توریه و تتبع؛ همان‌طور که پیداست برخی از انواعی که او برای اشاره ذکر کرده است، بعدها در تقسیم کنایه وارد شده است و از آن جمله است: تعریض، تلویح، رمز و ایماء که سگّاکي در کتاب خود مفتاح العلوم به هنگام بیان اقسام کنایه، به آنها اشاره کرده است.

او در قسمتی از کتاب خود، کنایه و تمثیل را از انواع اشاره برشمرده است و برای مثال به دو بیت از ابن مقبل که در دین سرسخت بود و بر اهل جاهلیت می‌گریست، اشاره می‌کند؛ که وقتی از او علت گریه‌اش بر اهل جاهلیت سؤال شد، سرود:

و ما لی لا أبکی الدیار و أهلها و قد رآها رُؤاد عکّ و حمیرا
و جاء قفا الأحباب من کلّ جانب فوَّع فی أعطانا ثمّ طیرا

چرا بر این سرزمین و اهل آن گریه نکنم در حالی که فرستادگان عک و حمیر چهره آن را زشت کردند و سنگخواره های دوستان از هر جانی آمدند و در سرزمین ما قرار گرفتند و هر چه خواستند کردند و سپس پرواز کردند و رفتند.

و آن را کنایه آورد از آن چه که اسلام در سرزمین آنها به وجود آورده بود (محمد بن المبارک، ۲۰۰۹: ۳۶۹-۳۶۱).

این رشیق در جای دیگری توریه را کنایه از کلماتی همچون شاه، بیضه، ناقه و غیره برشمرده است و در خصوص کنایه موجود در بیت زیر:

دعا شجر الأرض داعیهم لینصره السدر والأثاب

دعوت کننده آنها (درختان زمین) مردم را دعوت کرد تا همه مردم (از درخت سدر گرفته تا درخت انجیر) او را یاری کنند.

گوید: به لفظ «اُثاب» (درخت) از مردم کنایه آورد، زیرا آن‌ها در کلام منشور خود وقتی می‌گویند: «جاء فلان بالشوک و الشجر» منظورشان آن است که لشکر عظیمی آمد (ابن رشیق القيروانی، ۱۹۷۲: ۳۱۱).

او به طور غیر مستقیم کنایه را از انواع مجاز بر شمرده است همان‌طور که تشبیه و استعاره را از محاسن کلام و داخل در مجاز دانسته است (همان: ۷۸). بعد از بیان این‌که تشبیه از گونه‌های مجاز است، به کنایه موجود در آیه شریفه «كَأَنَّا يَا كَلْبَانَ الطَّعَامِ» (مائده/۷۵) استناد کرده و آن را کنایه از حاجت انسان دانسته است.

او کنیه را نیز از گونه‌های کنایه برشمرده و در این باره و در تقسیم کنایه و بسیاری از آرای خود به آرای میرد در کتاب العمده تأسی جسته و آنها را نقل کرده است.

و اما ابن سنان خفاجی (۵۴۶۶هـ) صاحب کتاب سرّ الفصاحه کنایه را در باب «الكلام فی الالفاظ المؤلفه» - بی این‌که تعریفی از آن ارائه کند - برای اولین بار اصلی از اصول فصاحت و شرطی از شروط بلاغت بر شمرده است. او هنگامی که از مشخصات انحصاری تألیف کلام سخن می‌گوید، وضع الفاظ در موضعش را به معنای حقیقی یا مجازی، از تألیف کلام برشمرده و سپس حسن الکنایه را جزو وضع الفاظ در موضعش، نام نهاده است؛ بنابراین او کنایه را فقط در جایی لازم می‌داند که تصریح نیکو نیست (الخفاجی، ۱۹۶۹: ۱۵۵).

خفاجی برای شاهد مثال کنایه مستحسن، بیت زیر از امرؤالقیس را ذکر کرده که در آن از جماع به بهترین وجهی کنایه آورده است:

فَصِرْنَا إِلَى الْحُسْنَى وَ رَقَّ كَلَامُنَا وَرُضْتُ فَذَلَّتْ صَعْبَةً أَيْ إِذْلال

(امرؤالقیس، ۱۹۶۹: ۳۲)

بعد از دوری و امتناع به آنچه از کارهای نیکوست روی آوردیم و سخن و کلاممان از حرف های درشت به حرف های نیک و مطایبه بدل شد و هر سختی را با سخن آسان کردم و آن هم بخوبی آسان شد.

که امرؤالقیس در این بیت به جای ذکر الفاظ اصلی برای دلالت بر معنای حقیقی، الفاظی را به کار برده است که به زیبایی تمام بر همان معنای حقیقی اشاره دارد و از لوازم آن شمرده می شود. البته ابن اثیر به این مثال از ابن سنان به کنایه معترض شده و و آن را خلط بین کنایه و تعریض دانسته است (المثل السائر: ۴۹-۴۳).

و سپس برای کنایه قبیح این بیت از متنبتی را ذکر کرده است که گوید:

إِنِّي عَلَى شَغْفِي بِمَا فِي خُمْرِهَا لَأَعِفُّ عَمَّا فِي سَرَائِلَاتِهَا

(متنبتی، ۱۹۸۶: ۱۸۵)

سپس در توضیح این بیت و مقایسه اش با سروده امرؤالقیس می گوید: هر محققى در آن تأمل کند، متوجه می شود که درست در مقابل بیت امرؤالقیس قرار دارد زیرا امرؤالقیس از چیزی که باید به کنایه گفته شود، به نیکی کنایه آورده است ولی متنبتی در بیت خود چیزی را که نباید از آن کنایه آورده شود، با الفاظی بیان کرده است که باید از خود آن کنایه آورده شود (الخفاجی، ۱۹۶۹: ۱۵۷).

با این توضیح معلوم می شود که ابن سنان کنایه را محصور به مواضعی کرده است که تصریح در آن آنها قبیح است و به همین دلیل عقیده دارد کاربرد کنایه در غیر مواضع قبیح، کنایه را از هدف اصلی آن که همان دوری از به کار بردن کلمات ناپسند است، خارج می سازد. با این توضیح می توان گفت که او در این نظر از علمای پیش از خود همچون مبرد تبعیت کرده است که یکی از مواضع کاربری کنایه را دوری از استعمال کلام ناپسند می داند.

صاحب کتاب *الکنایة السالیهة و مواقعها فی الشعر الجاهلی* در این باره ابراز می کند که از گفته های ابن سنان معلوم می شود که او کنایه را در مواضعی واجب و لازم می داند که ذکر آن قبیح است و به همین دلیل کاربرد آن را در مواضعی غیر از این مواضع قبیح، برخورد کنایه از صورت فنی آن قلمداد کرده است زیرا در این صورت کنایه درباره چیزی خواهد بود که جای کنایه نیست و اگر این نظر را از او بپذیریم در این صورت اسلوب کنایه را در مواضعی که ذکر آن

قبیح است، محصور کرده‌ایم درحالی‌که اسلوب کنایه و وسعت کاربردش بیش از آن است (امین احمد، ۱۴۰۳: ۳۳).

از نوشته‌های ابن سنان - به‌طور عموم - بر می‌آید که او در کنایه هیچ اختلافی با نظر علمای پیشین ندارد ولی در بیان ارزش فنی کنایه و اثر آن در اسلوب، هیچ شاهی را ذکر نکرده است مگر این‌که به اهمیت و ارزش فنی آن در اسلوب، اشاره کرده باشد. او همچنین مانند علمای پیش از خود، بین کنایه و تعریض فرقی قائل نشده است و کنایه را - در تبعیت از ابن رشیق و ابوهلال عسکری - در ذیل اقسامی همچون ارداف، تتبعیع و مماثله عنوان کرده است.

با ظهور عبدالقاهر جرجانی (۵۴۷۱ هـ) مباحث بیانی از جمله کنایه به حدی از ارتقا و تقدّم علمی رسید که هیچ‌یک از علمای قبلی به اندازه او نتوانسته بودند بدان حدّ و درجه به مباحث علم بیان ارتقا و جنبه علمی دهند. او درباره علوم بلاغت صاحب دو کتاب معروف *دلایل الاعجاز* و *اسرار البلاغه* است.

او در کتاب *دلایل الاعجاز* در باب «اللفظ یطلق و المراد به غیر ظاهره»، کنایه را چنین تعریف کرده است: کنایه آن است که متکلم بخواهد معنایی از معانی را اثبات کند و آن را در لفظی که برای آن معنا وضع شده است، ذکر نکند بلکه معنای دیگری ذکر کند که در واقع آن معنا، تالی و ردف معنای قبلی و دلیلی برای آن باشد و به‌وسیله معنای ذکر شده، به آن معنای مقصود اشاره کند؛ مانند: «هو طویل النجاد» که منظور «طول قامت» است؛ از طول قامت، طویل النجاد را کنایه آورده که بر همان معنای مقصود، دلالت دارد و آن را اثبات می‌کند زیرا کسی که بند حمایلش بلند باشد، حتماً قامتش بلند است (الجرجانی، ۱۹۷۸: ۵۷).

هنگامی که عبدالقاهر بر صحت این رای خود دلیل می‌آورد، اضافه می‌کند که معنای کنایه نه از طریق لفظ بلکه از طریق عقل شناخته می‌شود (همان: ۵۷).

او در کتاب *اسرار البلاغه* اشاراتی به کنایه دارد که می‌توان گفت مکمل آرای او در *دلایل الاعجاز* است؛ مثلاً در شرح ابیات زیر می‌گوید:

و لَمَّا قَضَيْنَا مِنْ مَنَى كُلِّ حَاجَةٍ و مَسَّحَ بِالْأَرْكَانِ مَنْ هُوَ مَاسِحٌ
و شَدَّتْ عَلَي دُهُمِ الْمَهَارَى رِحَالُنَا و لَمْ يَنْظُرِ الْغَادِي الَّذِي هُوَ رَائِحٌ
أَخَذْنَا بِأَطْرَافِ الْأَحَادِيثِ بَيْنَنَا و سَأَلْتُ بِأَعْنَاقِ الْمُطَيِّ الْأَبَاطِحِ

و آنگاه که در منی هر حاجتی که داشتیم برآورده ساختیم و هر مسح کننده‌ای ارکان را مسح کرد و اسباب و اثاثیه سفرمان بر شتران لاغر بسته شد و کسی منتظر دیگری نشد و هر کسی دنبال کار خود گرفت، به صحبت و مطایبه در میان خود پرداختیم در حالی شتران چابک در صحرا همچون آب جاری به حرکت در آمدند.

با لفظ «اطراف» به صفتی از صفات دوستان در سفر اشاره می‌کند که همان ظریف‌گویی و تصرف در انواع سخن است که از آن جمله اشاره، تلویح، رمز و ایما است (همان: ۲۲). از این گفته او معلوم می‌شود که نظر او در اقسام کنایه همان است که سکاکی در تقسیم کنایه گفته است.

مطلب دیگری که عبدالقاهر در خصوص کنایه بیان می‌دارد، این است که اگر گفته شود کنایه از تصریح بلیغ‌تر است به این معنا نیست که وقتی از معنایی کنایه آوردیم، در ذات آن معنا افزودیم بلکه در اثبات او افزودیم و آن معنا را با تأکید بیشتر، شدیدتر و بلیغ‌تر بیان کردیم. پس وقتی می‌گویند: «جمّ الرماد» این عبارت بر زیادی مهمان دلالت ندارد، بلکه بر اثبات مهمان زیاد به صورتی بلیغ‌تر دلالت دارد به نحوی که بر این ادعا اعتماد کامل و بر صحت آن اطمینان و اعتقاد است (همان: ۵۲). پس آن چه در اثبات به دلیل نیاز دارد، معنای اول است چرا که اثبات معنا در کنایه، به دلیل و برهان نیاز دارد در حالی که در اثبات تصریح، به هیچ دلیل و برهانی نیاز نیست.

زمخشری (۵۳۸هـ.) صاحب تفسیر کشاف کنایه و تعریض را شعبه‌ای از شعب بلاغت دانسته سپس در فرق میان کنایه و تعریض گفته است:

اگر بررسی بین کنایه و تعریض چه فرقی است؟ جواب می‌دهم: کنایه آن است که چیزی را به غیر لفظی که برای آن وضع شده است، ذکر کنی؛ مانند: «طویل النجاد و الحمائل» برای بیان طول قامت و «کثیر الرماد» برای معنای فراوانی مهمان؛ ولی تعریض آن است که چیزی را ذکر کنی تا بر چیز دیگری - که آن را ذکر نکرده‌ای - دلالت کند؛ مانند این گفته شخص نیازمند به مددکار خود: آمدم تا بر تو سلام گویم و به چهره بزرگوارت بنگرم... گویا این نوع کلام، متمایل کردن کلام به ناحیه و گوشه‌ای است تا بر غرض دلالت کند. (زمخشری، ۱۴۱۴: ۲۸۲)

هرچند که زمخشری اولین کسی است که به فرق میان کنایه و تعریض پرداخته است، در تعریفی که برای کنایه ارائه کرده است، معلوم نیست آیا به اراده معنای حقیقی در کنایه معتقد است یا نه؟ این اشکال و اعتراض که برخی از بلاغیون بر او وارد کرده‌اند، به جاست زیرا با وجود مهارتی که در بلاغت دارد، در کتابش به چیزی در این باره اشاره نکرده است (التلب، ۱۹۹۷: ۱۶۹).

ابویعقوب سکاکی (۵۶۲۶هـ.) در کتاب *مفتاح العلوم* - که مملوّ از مباحث منطقی و فلسفی است - کنایه را به عنوان اصل سوم از علم بیان چنین تعریف کرده است:

کنایه ترک تصریح به ذکر چیزی و آوردن ملازم آن است تا از آن چه در کلام آمده است، به آن چه نیامده است، منتقل شود؛ مانند این که گویند: بند شمشیر فلانی بلند است تا از آن به ملزوم منتقل شود یعنی قد او بلند است. (سکّاکي، ۱۹۸۷: ۴۰۲)

آنچه از تعریف سکّاکي بر می‌آید این است که در کنایه، دو معنی وجود دارد: اول معنای ظاهری که از ظاهر لفظ معلوم می‌شود و دوم، معنای پنهان که همان معنای اصلی است؛ همان‌گونه که در مثال «فلان طویل النجاد است»، معنای ظاهری آن بلندی بند شمشیر فلانی و معنای پنهان و اصلی آن، بلندی قد اوست و دلالت معنای ظاهری بر معنای اصلی، بر اساس علاقه تلازم است.

بعد از سکّاکي، ابن اثیر (۶۳۷هـ.) در دو کتاب خود *المثل السائر* و *الجامع الکبیر* به کنایه پرداخته است و با ذکر تعاریف بلغای قبل از خود و اصولیین، به بیان ضعف هر یک از آنها پرداخته و در نهایت تعریف خود را چنین ارایه کرده است: کنایه هر لفظی است که بر معنایی دلالت کند و بتوان آن را با وصف جامعی که میان حقیقت و مجاز است، هم بر حقیقت و هم بر مجاز حمل کرد و دلیل آن، این است که کنایه در اصل، وضع بیان چیزی و اراده چیز دیگری است (ابن الاثیر، بی تا: ۵۱).

او در کتاب *جامع الکبیر*، کنایه را این طور تعریف کرده است: کنایه، ذکر چیزی به غیر لفظ وضع شده بر آن است (ابن الاثیر، ۱۳۷۵: ۱۵۶).

و همان‌طور که پیداست این تعریف از کنایه بهتر از تعریفی است که در کتاب *المثل السائر* ارایه کرده است زیرا در آنجا بیشتر توجهش به دو معنای حقیقی و مجازی معطوف شده است درحالی‌که در این تعریف، به اصل کنایه - که همان ذکر چیزی با لفظ غیر موضوع له است - اشاره کرده است و اراده معنای حقیقی و مجازی فرع بر این تعریف می‌باشد. در نهایت می‌توان چنین گفت که مجموع دو تعریف او در دو کتاب، تعریف مناسبی از کنایه است.

بعد از عبدالقاهر و سکّاکي و ابن اثیر، بسیاری از علما به اختصار، تلخیص و یا شرح شواهد و رفع مبهمات آن‌ها پرداختند که از آن جمله می‌توان به عبدالسلام سلمی (۶۶۰هـ.) صاحب کتاب *الإشارة إلى الإيجاز في بعض أنواع المجاز* و عبدالوهاب بن ابراهیم زنجانی (که در سال ۶۶۰هـ. زنده بوده است) صاحب کتاب *معیار النظار في علوم الأشعار و بدرالدین بن مالک مشهور به ابن الناظم* (۶۸۶هـ.) صاحب کتاب *المصباح في المعانی و البیان و البدیع*، اشاره کرد؛ اینان به غیر از شرح شواهد و توضیح آرای علمای قبل از خود، مطلب جدیدی ارایه نکرده‌اند.

در پایان می‌توان چنین گفت که بلغای ادب فارسی در بررسی کنایه، متأخر و متأثر از ادبای عرب بوده‌اند و با وجود این که رادویانی در قرن پنجم هجری زیسته و کتاب معروف خود را نوشته است، یا از آرای بلغای عرب و یا فارس عربی نویس پیشین و حتی معاصر خود - همچون ابن سنان و عبدالقاهر جرجانی - باخبر نبوده است و یا اگر هم بوده است توجه خاصی به کنایه نکرده و با آوردن صرفاً یک مثال از کنار آن گذشته است؛ درحالی که کنایه در ادب عرب در- زمان او، سیر تطور علمی و فنی خود را به دست عبدالقاهر جرجانی سپری می‌کرد. علمای بعد از رادویانی نیز یا به تقلید از ادبای عرب و یا به شرح و توضیح کتب آنها پرداخته‌اند و بر گفته آنها چیزی نیفزوده و از آن چیزی نکاسته‌اند.

کتاب‌نامه

فارسی

- آهنی، غلامحسین. (۱۳۶۰). *معانی بیان*. چاپ دوم، تهران: بنیاد قرآن.
- آرزو، سراج‌الدین علی خان. (۱۳۸۱). *عطیة کبری و موهبت عظمی*. تصحیح سیروس شمیسا. چاپ اول، تهران: فردوس.
- پادشاه، محمد. (۱۳۶۳). *آندراج*. به کوشش محمد دبیر سیاقی. ذیل کلمه کنایه. چاپ دوم، تهران.
- تجلیل، جلیل. (۱۳۸۵). *معانی و بیان*. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- تقوی، نصرالله. (۱۳۶۳). *هنجار گفتار در فن معانی و بیان و بدیع فارسی*. چاپ دوم، قم: انتشارات فرهنگ‌سرای اصفهان.
- دهخدا. (۱۳۷۳). *لغت‌نامه*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- زرّین کوب، عبدالحسین. (۱۳۸۱). *شعر بی دروغ شعر بی نقاب*. تهران: نشر علمی.
- شمیسا، سیروس. (۱۳۷۶). *بیان*. چاپ ششم، تهران: فردوس.
- کزازی، میر جلال‌الدین. (۱۳۶۸). *زیبا شناسی سخن فارسی (بیان)*. چاپ ششم، تهران: نشر مرکز.
- مازندرانی، محمد هادی. (۱۳۷۶). *انوار البلاغه (در فنون معانی، بیان و بدیع)*. چاپ اول، تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله.
- (۱۳۵۴). *فنون بلاغت و صناعات ادبی (صنائع لفظی بدیع و أقسام شعر فارسی)*. تهران: انتشارات دانشگاه سپاهیان انقلاب ایران.

همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۰). *معانی بیان*. چاپ اوّل، تهران: مؤسسه نشر هما.

عربی

ابن الأثیر الجزری، ضیاء‌الدین. (۱۳۷۵.ق). *الجامع الكبير في صناعة المنظوم من الكلام والمنثور*. بغداد: مطبعة المجمع العلمي العراقي.

ابن الأثیر، ضیاء‌الدین. (دون تاریخ). *المثل السائر في أدب الشاعر و الكاتب*. مصر: دار نهضة مصر.

ابن رشيق القيرواني، ابوالحسن. (۱۹۷۲.م). *العمدة في محاسن الشعر و آدابه*. حققه محمد محيي الدين عبدالحميد. الطبعة الرابعة، بيروت: دارالجيل.

إبن عبد ربه. (۱۴۰۳هـ). *العقد الفريد*. بيروت: دار الكتب العربي.

ابن فارس. (۱۹۶۳.م). *المصاحبي في فقه اللغة*. حققه مصطفى الشويمي. بيروت: المكتبة اللغوية العربية.

ابن قتيبة. (۱۹۹۱.م). *تأويل مختلف الحديث*. صححه محمد زهرى النجار، بيروت: دار الجيل.

----- (۱۹۷۳.م). *تأويل مشكل القرآن*. تحقيق أحمد صقر. الطبعة الثانية. القاهرة: دار التراث.

امرؤ القيس. (۱۹۶۹.م). *ديوان*. تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم. الطبعة الأولى، مصر: المطبعة الحيرية.

الأمين أحمد، محمد الحسن على. (۱۴۰۳.ق). *الكناية أساليبها و مواقعها في الشعر الجاهلي*. رسالة مقدمة لنيل درجة الماجستير في البلاغة العربية. مكة المكرمة: جامعة أم القرى.

أبو عبدة. (۱۹۸۱.م). *مجاز القرآن*. تحقيق: محمد فواد سزگين. الطبعة الثانية، بيروت: مؤسسة الرسالة.

البصرى، أبو الحسن. (CD ROM). *الحماسة البصرية*؛ المكتبة الشاملة، قسم كتب الأدب. التلب، إبراهيم عبدالحميد السيد. (۱۹۹۷.م). *مصطلحات بيانية دراسة بلاغية تاريخية*. الطبعة الأولى، مصر: مطبعة الحسين الإسلامية.

تاج الحلاوى. (۱۳۴۱). *دقائق الشعر*. مصحح: سيد محمد كاظم امام. انتشارات دانشگاه تهران.

- الجاحظ. (١٤٢٠هـ.ق.). *البيان والتبيين*. حققه درويش جويدي. الطبعة الأولى، بيروت: المكتبة العصرية.
- الجرجاني، عبدالقاهر. (١٩٧٨م.). *دلائل الإعجاز*، صححه محمد رشيد رضا. بيروت: دارالمعرفة.
- حسام العلماء آق اولي، عبدالحسين. (١٣١٥). *درر الأدب في فن معاني، بيان، بديع*. شيراز: الهجرة.
- حسين، عبدالقادر. (١٩٧٥م.). *أثر النحاة في البحث البلاغي*. مصر: نهضة مصر.
- الخطيب القزويني، جلال الدين. (١٩٩٨م.). *الإيضاح في علوم البلاغة*. الطبعة الرابعة، بيروت: دارإحياء العلوم.
- الخفاجي، ابن سنان. (١٩٢٩م.). *سر الفصاحة*. شرحه عبدالرحمن البرقوقي. مصر: المكتبة التجارية.
- الرادوياني، محمد بن عمر. (١٣٦٢). *ترجمان البلاغة*. تصحيح احمد آتش. چاپ دوم، تهران: اساطير.
- الرازي، شمس الدين محمد بن قيس. (١٣٨٦). *المعجم في معايير أشعار العجم*. مصحح محمد قزويني و مدرس رضوي. تهران: زوآر.
- الزمخشري، جارالله. (١٤١٤هـ.ق.). *الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل*. الطبعة الأولى، قم: مكتب الإعلام الإسلامي.
- محمد ابن المبارك. (١٩٩٩م.). *منتهى الطلب من أشعار العرب*. تحقيق و شرح: محمد نبيل الطريفي. الطبعة الاولى، بيروت: دار الصادر.
- السكاكي. (١٤٠٧هـ.ق.). *مفتاح العلوم*. الطبعة الثانية، بيروت: دارالكتب العلمية.
- سيبويه. (دون تاريخ). *الكتاب*. تحقيق و شرح عبدالسلام محمد هارون. الطبعة الأولى، بيروت: دارالجيل.
- شيخون، محمود السيد. (١٩٧٨م.). *الأسلوب الكنائي (نشأته، تطوره، بلاغته)*. الطبعة الأولى، القاهرة: مكتبة الكليات الأزهرية.
- صباغ، محمد زكي. (١٤١٨هـ.ق.). *البلاغة الشعرية في كتاب البيان و التبيين*. الطبعة الأولى، صيدا- بيروت: المكتبة العصرية.

- طبانہ، بدوی. (۱۹۵۸م). *البيان العربي دراسة تاريخية فنية في أصول البلاغة العربية*. مصر: جامعة القاهرة (مكتبة الأنجلو المصرية).
- عتیق، عبدالعزیز (؟؟؟؟). *علم البيان*، بیروت: دارالنهضة العربية.
- العسکری، أبوہلال. (۱۹۸۴م). *الصناعتین الكتابیة و الشعر*، تحقیق مفید قمیحة. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- عنترہ بن شداد. (۱۹۸۵م). *الديوان*. بیروت: دار صادر.
- فاضلی، محمد. (۱۳۶۵). *دراسة و نقد فی مسائل بلاغیة هامة*. تہران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرہنگی.
- الفراء. (۱۹۸۰م). *معانی القرآن*. حققه محمد علی النجار و أحمد نجاتی. الطبعة الثانية، بیروت: عالم الکتب.
- الفراہیدی، الخلیل بن أحمد. (۱۹۸۲م). *كتاب العين*. تحقیق احمد یوسف السامرائی. العراق.
- قدامة بن جعفر. (۱۳۰۲). *نقد الشعر*. الطبعة الاولى، قسطنطینیة: مطبعة الجوانب.
- لاشین، عبدالفتاح. (۲۰۰۴م). *البيان فی ضوء أسالیب القرآن الکریم*. القاهرة: دارالفکر العربی.
- المبرد، ابی العباس محمد بن یزید. (۱۴۱۶ه.ق). *الکامل فی اللغة و الادب*. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- المتنبی، ابو الطیب. (۱۹۸۶م). *ديوان المتنبي*. حققه البرقوقی. بیروت: دارالکتب.